

عالمی در چنگ ظالمی

مؤلف:

دکتر یوسف قرضاوی

مترجم:

عبدالرحمن الله وردی

این کتاب از سایت کتابخانه‌ی عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.shabnam.cc

www.kalemeh.tv

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.zekr.tv

www.mowahedin.com

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.nourtv.net

www.videofarsi.com

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

فهرست مطالب.....	۱
پیشگفتار مترجم.....	۱
سعید بن جبیر کیست؟.....	۵
مقدمه مؤلف.....	۷
سعید بن جبیر کیست؟.....	۸
فصل اول.....	۱۰
پرده اول.....	۱۰
فصل دوم.....	۲۱
پرده اول.....	۲۱
پرده دوم.....	۳۲
فصل سوم.....	۳۵
پرده اول.....	۳۵
پرده دوم.....	۴۱
پرده آخر.....	۴۹

پیشگفتار مترجم

دکتر یوسف قرضاوی عالمی ربانی و سخنوری توانا، نویسنده و شاعری معروف و یکی از برجسته‌ترین دانشمندان معاصر و از کادر رهبری نهضت مهم جهانی اخوان المسلمین است.

این دانشمند مبارز در روستای (صفط تراب) مصر در سال ۱۹۲۶ میلادی در خانواده‌ای متدین و فقیر متولد شد. و در ایام کودکی در حالیکه دوساله بود از سایه مهربان پدر محروم گشت، و در ده سالگی تمام قرآن کریم را حفظ نمود، و همیشه صبح‌ها به مدرسه دولتی و عصرها به حوزه علمیه می‌رفت و در سال ۱۹۵۲ میلادی از دانشکده اصول الدین فارغ التحصیل شد، و نیز همان سال مجدداً در امتحان شرکت کرد و از دانشکده ادبیات عربی فارغ التحصیل گردید و در سال ۱۹۷۳ میلادی موفق به اخذ دکترا شد.

دانشجویی، دکتر قرضاوی در زمانی بود که بعثت جهل و نادانی و بی‌تفاوتی مسلمین، دولت‌های اسلامی از خط اصلی که پیامبر اسلام و خلفای راشدین آن را طرح ریزی کرده بودند، انحراف پیدا کردند و به درستی مصداق کامل پیشگوئی پیامبر بزرگوار ﷺ قرار گرفتند که می‌فرماید: «أَلَا إِنَّ الْكِتَابَ وَالسُّلْطَانَ سَيَفْتَرِقَانِ، فَلَا تُفَارِقُوا الْكِتَابَ، أَلَا إِنَّهُ سَيُؤَلِّي عَلَيْكُمْ أُمَرَاءَ يَرْضُونَ لِنَفْسِهِمْ مَا لَا يَرْضُونَ لَكُمْ، فَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ أَذَلُّوكُمْ وَإِنْ عَصَيْتُمُوهُمْ قَتَلُوكُمْ قَالُوا: مَاذَا نَفْعُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: كُونُوا كَأَصْحَابِ عِيسَى الْمَسِيحِ، نَشَرُوا بِالْمَنَاشِيرِ وَهَمَلُوا عَلَى الْحَشَبِ، فَوَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَمَوْتُهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ خَيْرٌ مِنْ حَيَاةٍ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ» «ای مسلمانان، آگاه باشید که بزودی قرآن و

حکومت (دین و سیاست) از همدیگر جدا می‌شوند، ولی شما دستورات قرآن را رها نکنید و آگاه باشید که بزودی بر سر شما کسانی حکومت می‌کنند که سلطه و قدرت را فقط برای خودشان دوست می‌دارند و آن را برای شما دوست نمی‌دارند، پس اگر شما از دستورات ساختگی آن‌ها پیرو و اطاعت کنید، شما را بذلت می‌کشانند، (زیرا کسانی که از دولت‌های ظالم و ستمگر فرمانبری و اطاعت می‌نمایند در میان توده مردم مسلمان بعنوان مزدور و خود فروخته شناخته می‌شوند آبرو و حیثیت اجتماعی خودشان را از دست می‌دهند) و اگر نافرمانی کنید شما را قتل عام می‌کنند، صحابه فرمودند: یا رسول الله در آن هنگام ما چه کار کنیم، پیامبر اسلام ﷺ فرمود: شما همچون پیروان حضرت عیسیٰ ﷺ باشید، که با اره تکه تکه و دار زده شدند، سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، مرگ در راه خداوند از زندگی که نافرمانی خداوند در آن باشد بهتر است».

و نیز از حضرت علیؓ روایت است که پیامبر اسلام ﷺ فرموده است: «سَيَكُونُ بَعْدِي أُمَرَاءُ فَمَنْ دَخَلَ عَلَيْهِمْ وَصَدَّقَهُمْ بِكَذِبِهِمْ وَأَعَانَهُمْ عَلَى ظُلْمِهِمْ فَلَيْسَ مِنِّي وَلَسْتُ مِنْهُ، وَلَيْسَ بِوَارِدٍ عَلَى الْحَوْضِ، وَمَنْ لَمْ يَدْخُلْ عَلَيْهِمْ وَلَمْ يُعْنَهُمْ عَلَى ظُلْمِهِمْ وَلَمْ يُصَدِّقْهُمْ بِكَذِبِهِمْ فَهُوَ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ وَهُوَ الْوَارِدُ عَلَى الْحَوْضِ» (مسند احمد، ترمذی).

«بزودی بعد از من مسئولانی (ظالم و ستمگر) حکومت می‌کنند هر کس نزد آن‌ها برود و دروغ‌های آن‌ها را تأیید کند و آن‌ها را بر ظلم و ستمشان یاری نماید، آن شخص از امت من نیست و من از دوستان او نیستم و روز قیامت بر حوض کوثر بر من وارد نمی‌شود.

و هر کس که نزد آن‌ها نرود و آن‌ها را بر ظلمشان یاری ننماید و دروغ‌های آن‌ها را تأیید نکند او از امت من است و من از دوستان او هستم و روز قیامت برحوض کوثر بر من وارد می‌شود».

بهرحال، حکام ظالم و ستمگر نظام حیاتبخش، اسلام را رها کرده از نظام و قوانین استعمارگران شرق و غرب پیروی می‌کردند و فقط نام اسلام را سرلوحه برنامه‌ها، و سخنرانی‌ها و رسانه‌های گروهی خود قرار می‌دادند و بس، تا ملت‌های ستمدیده و ناآگاه خود را با شعارهای جالب و فریبنده اسلامی، گول بزنند و بسکوت و اداری نمایند و مسلمانان آگاه و مبارز را با نام اسلام و قرآن بر علیه خدا و رسولش قلمداد کنند و سر آن‌ها را از تن جدا نمایند.

آری، در طول تاریخ یکی از بزرگترین حربه‌های فرعون و فرعونیان، سوء استفاده از کلمات و شعارها، برای اجرای اعمال شوم و ننگین خویش بوده است.

و اما این جوان آگاه مکتب رسول الله، از شعار فریبنده فرعون صفتان گول نمی‌خورد و طبق وظیفه شرعی، همیشه راهپیمایی‌های دانشجویان مسلمان را قیادت و رهبری می‌کند و آن‌ها را بر علیه ظلم و ستم، شاه ستمگر ملک فاروق و فرعون قرن بیستم جمال عبدالناصر خون آشام، می‌شوراند و مصداق سنت یاوران ادیان الهی يك بار در عهد ملک فاروق و دوباره در زمان جلاد زمان جمال عبدالناصر راهی زندان می‌شود.

دکتر قرضاوی در سال ۱۹۵۶ میلادی از زندان آزاد می‌گردد، حکومت فرعون، او را از سخنرانی و تدریس منع می‌کند ولی خفاشان کور دل تا کی می‌توانند نور دعوت الهی را خاموش سازند، ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ [الصف: ۸].

«می‌خواهند با سخنان خود نور خدا را فرو نشانند و خداوند کامل کننده نور خود است و هر چند کافران ناخوش ندارند»

دکتر قرضاوي از راه تدريس و سخنراني راه دعوت اسلامي را مسدود مي‌بيند از قلم تواناي خويش کار مي‌گيرد و در همان زندان ده‌ها کتاب از جمله همين نمايشنامه را بنام (مسيره تاريخية سعيد بن جبير و حجاج بن يوسف) و کتاب ارزشمند (الحلال والحرام في الإسلام) را به رشته تحرير در مي‌آورد و منتشر مي‌سازد و پس از انتشار کتب دولت استعمارگر احساس خطر مي‌کند و براي هميشه او را از مصر تبعيد مي‌نمايد و تا امروز هم در تبعيد بسر مي‌برد.

دکتر قرضاوي مي‌داند که بر جهان هستي نظام عليت حکم فرما است و تمام تحولات جديد عالم زنجيروار به علل و اسباب گوناگون و مختلف گذشته وابسته و مرتبط‌اند. به اين خاطر اقوام و ملل زنده هميشه مطالعه تاريخ جهان و خصوصاً تاريخ و سيرت بزرگان خويش را در سرلوحه کارهاي مهم خود قرار مي‌دهند زيرا مي‌دانند که تاريخ نقطه‌هاي ضعف و قدرت، عروج و زوال، اقوام را بازگو مي‌نمايد و نسل جديد را به بهترين اصول پيشرفت و تقدم و تعالي رهنمون مي‌سازد و بنا بر اين يکي از مهمترين نقشه‌هاي استعمارگران شرق و غرب اين است که هر گاه مي‌خواهند ملتي را از زندگي شرافتمندانه محروم سازند و به بردگي و بندگي بکشانند، جوانان و نسل جديد آن ملت را از تاريخ با عظمت گذشته‌اش غافل و بي‌خبر مي‌سازند چنانچه يکي از استعمارگران مي‌گويد: (هر گاه مي‌خواهي ملتي را خوار و نابود سازي و از زندگي شرافتمندانه‌اش محروم نمائي، حال او را از گذشته منقطع بگردان زيرا که در آن صورت بزرگان قوم آرزوي ترقی و پيشرفت را نخواهند داشت و جوانان درباره آینده تفکر و اندیشه نخواهند کرد). شاعر بزرگ و متفکر اسلام علامه اقبال لاهوري درست فرموده است:

زنده فرد از ارتباط جان و تن زنده قوم از حفظ ناموس کهن
و براي اينکه حال مسلمين از گذشته منقطع نگردد، دکتر يوسف قرضاوي زندگي فقيه مبارز و محدث نمونه حضرت سعيد بن جبير را به رشته تحرير در آورده است

زیرا سرگذشت. این تابعی بزرگوار برای جوانان مسلمان و متعهدی که می‌خواهند دنیای پرفتنه امروز را از ظلمت و تاریکی و از جور و ستم تبه کاران نجات دهند از واجب‌ترین کارها است تا از صبر و استقامت و ایمان عمیق او که دشمنان قبل از دوستان به فضیلتش گواهی داده‌اند، آگاهی یابند، زیرا زندگی شجاعانه او نه تنها برای اسلام و مسلمین بلکه برای تمام آزادگان و همه انسان‌های روی زمین مایه افتخار است.

تاریخ گواه است که ملت مسلمان همیشه به رهبری دانشمندان روشنفکر و علمای مبارز علیه هر نوع ظلم و ستم مبارزه کرده است. و خصوصاً علیه جلاد عصر اموی استاندار عراق حجاج بن یوسف ثقفی و اما حجاج تا دندان مسلح، با حملات نا به هنگام، زندان و شکنجه، کشتار و قتل عام مردم بی‌دفاع و مظلوم عملیات آن‌ها را خنثی می‌ساخت ولی مسلمانان سخت‌ترین شکنجه‌ها را در بدترین شرایط تحمل می‌کردند هزاران نفر راهی زندان و اموالشان مصادره می‌شد و هزاران مارك مخالفت با خدا و رسول می‌خوردند و جام شهادت می‌نوشتند و از آن جمله تابعی بزرگوار حضرت سعید بن جبیر است.

سعید بن جبیر کیست؟

حضرت سعید بن جبیر تابعی بزرگوار در سال ۴۶ هجری متولد شد و چون تعداد کثیری از یاران با وفا و اصحاب پیامبر اسلام ﷺ در قید حیات بودند، آن‌ها را با چشم خویش دیده بود و از آن‌ها علم و دانش ایمان و استقامت، جهاد و مبارزه کسب نمود و خصوصاً از مفسران قرآن حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه و حضرت عدی بن حاتم رضی الله عنه و حضرت عبدالله بن مغفل رضی الله عنه و از اولین فرزند اسلام در مدینه منوره بعد از هجرت نبوی و شهید بزرگوار حضرت عبدالله بن زبیر رضی الله عنه و محدث و شهید بزرگوار حضرت عبدالله بن عمر بن الخطاب رضی الله عنه بیشتر استفاده نمود.

امام بزرگوار سعید بن جبیر، در عهد استانداری خون آشام و ستمگر حجاج بن یوسف ثقفی زندگی می‌کرد حجاج کسی بود که می‌گفت: (من در دنیا فقط از يك چیز لذت می‌برم و آن کشتار و خون ریزی است و بس).

درباره او خلیفه عدالت‌گستر اموی حضرت عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه می‌فرماید: (اگر در روز قیامت تمام ستمگران امت‌های گذشته حاضر شوند و از سوي ما (خانواده بنی امیه) فقط حجاج حاضر شود ستمگری‌های او بدون مبالغه بیشتر خواهد بود).

بدست همین جلاد و جنایتکار، هزاران مسلمان و چند تن از یاران راستین رسول اکرم صلی الله علیه و آله از جمله امام المحدثین حضرت عبدالله بن عمر بن الخطاب رضی الله عنه و حضرت عبدالله بن زبیر رضی الله عنه و تابعی بزرگوار حضرت سعید بن مسیب و حضرت سعید بن جبیر جام شهادت نوشیدند.

دکتر قرضاوی در این رساله مختصر گوشه‌ای از حقائق تاریخی، ظلم و ستم عهد استانداری حجاج خون آشام را بصورت داستان و نمایشنامه‌ای بازگو می‌کند، تا جوانان مسئول و متعهد با این واقعیت‌های تلخ تاریخی آشنا شوند و سعیدوار علیه فرعون‌های قرن بیستم قیام کنند و مسلمانان مظلوم را در دنیای پر ستم امروز، از زندگی ذلت بار، نجات دهند.

به امید آن روز

وما ذلك علي الله بعزیز

عبدالرحمن الله وردي

مقدمه مؤلف

این نمایشنامه از نظر شکل و صورت جدید است، و اما از نظر موضوع و ماهیت قدیم، این نمایشنامه را هفده سال پیش بشکل دیگری نوشته بودم که بسیار مورد علاقه و استقبال جوانان مسلمان قرار گرفت، و اما پس از مدتی مفقود گشت یاد دارم در سال ۱۹۴۹ میلادی من از دانشجویانی بودم که سگ‌های شکاری مصر آن‌ها را ربودند و همه ما را در زندان‌های (هاکستیب) و (جبل الطور) زندانی کردند و از ما عیب و گناهی جز اینکه مردم مسلمان را بسوی اسلام دعوت می‌کردیم ندیدند، در زندان هاکستیب صحراء، من کتاب‌های ادبیات و تاریخ را مطالعه می‌کردم موضوعی که بسیار مرا تحت تأثیر قرار داد، موضع‌گیری و عکس‌العمل، دانشمند فقیه و دلاور سعید بن جبیر در برابر طاغوت ستمگر، حجاج بن یوسف بود و من در آن دوران به نمایشنامه‌های ادبی بسیار عشق و علاقه داشتم حتی هنگامیکه دانش آموز سال اول دبیرستان بودم نمایشنامه‌ای بعنوان (یوسف صدیق) تألیف نمودم، بنابر عشق و علاقه‌ای که به نمایشنامه داشتم دریافتم که داستان سعید و حجاج، را بصورت نمایشنامه در آوردن بسیار جالب و مفید خواهد بود خصوصاً در حالیکه ما هم باطاغوتی (جمال عبدالناصر خون آشام) مثل حجاج در حال جنگ و مبارزه بودیم و به موضع‌گیری مثل موضع‌گیری سعید بسیار نیاز داشتیم، من این نمایشنامه را در زندان جبل الطور به رشته تحریر در آوردم ولی اخیراً گم شد، امروز هم تاریخ بر حسب سابق با مشکلات شکنجه‌ها و ستمهای جدید خویش برای مبلغین اسلام تکرار می‌شود ولی بصورتی که بدرجه‌های شدیدتر، سوزنده تر وحشی تر و نیز موضع‌گیری‌هایی از سوی نهضت‌های اسلامی همچون موضع‌گیری سعید، در مقابل ستمگری‌های مسئولین کشورهای اسلامی که کفر و ستمگری آن‌ها از کفر و

ستم حجاج به مراتب آشکارتر است ظاهر می شود، بهر حال انگیزه‌ای که دیروز مرا برای تألیف این نمایشنامه وادار کرد، امروز هم بصورتی جدی تر موجود است، بنابراین مجدداً برای نوشتن آن آغاز نمودم و از زمانی شروع کردم که تاریخ آن زمان پر از قهرمانی‌ها و موضع‌گیری‌های نمونه، در جوار ظلم و ستمگری‌ها بوده است و از سیرت و شخصیت سعید بن جبیر، آغاز نمودم شخصیتی که کتاب‌های ادبیات، تاریخ، و اسماء الرجال، علم و دانش، ایمان و شجاعت او را برای ما حفظ کرده است.

سعید بن جبیر کیست؟

سعید بن جبیر یکی از ائمه تابعین است، هر گاه اهالی کوفه از بزرگترین دانشمندان امت اسلامی صحابی بزرگوار حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه در مورد مسئله‌ای سؤال می‌کردند حضرت ابن عباس در پاسخ می‌فرمود: «أَسْأَلُونِي وَعِنْدَكُمْ سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ» «آیا از من سؤال می‌کنید در صورتی که سعید بن جبیر در میان شماست».

امام احمد بن حنبل رحمته الله در مورد او می‌فرماید: سعید بن جبیر کشته شد در حالیکه تمام مردم روی زمین به علم و دانش او محتاج بودند. سعید بن جبیر مثل فقهای دیگر روش نادرست حجاج را در میان مردم مسلمان از قبیل کبر و غرور توهین و ریختن خون مردم بی‌گناه و سلب آزادی‌ها و... پنهان نمی‌کرد.

بنابراین قائد بزرگ و شجاع عبدالرحمن بن اشعث قیسی، علیه حجاج و بنی امیه قیام می‌کند و با ارتش خویش بر عراق یورش می‌برد و بسیاری از علمای اسلام به او می‌پیوندند، که سعید بن جبیر، عامر شعبی و مطرف بن عبدالله بن شخیر از پیشতازان این نهضت اصیل اسلامی بودند.

جنگ در میان ارتش ابن اشعث و حجاج بن یوسف ادامه یافت در ابتدای امر ابن اشعث پیروز گشت ولی حجاج با قدرت و مهارت صبر و شکیبایی خویش توانست در نهایت امر، ابن اشعث را در معرکه تاریخی (دیر جماجم) آشکارا شکست دهد، ابن اشعث فرار کرد و بسیاری از طرفدارانش کشته و اسیر شدند و بسیاری هم فرار کردند.

سعید بن جبیر جزو کسانی بود که خودشان مخفی کردند و در منطق اسلام ضروری بود (جناح پیروزمند) فراریان و شکست خوردگان را رها سازد، فراریان را تعقیب نکند، اسیران و مجروحان را بقتل نرساند ولی حجاج این فرمان صریح اسلام را نادیده گرفت بسیاری از اسیران را شهید و فراریان را تعقیب کرد و سر آنها را از تن جدا نمود و سعید را نیز تعقیب کرد و بعد از گذشت بیش از ده سال او را دستگیر نمود با وجود گذشت این همه مدت طولانی او را نبخشید و آنچه دلش خواست انجام داد. بهر حال سعید بن جبیر در تاریخ اسلام برای علمای مجاهد و مبلغین اسلام چنان الگویی قرار گرفت که خداوند درباره‌ی آنان می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ ۚ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾ [الأحزاب: ۳۹].

«آنان که پیام خداوند را برای مردم تبلیغ می‌کنند و از او می‌ترسند و از هیچ کسی غیر از خداوند نمی‌ترسند، خداوند برای مراقبت (اعمال مردم) کفایت می‌کند».

یوسف قرضاوی

دوحه قطر

ذی الحجه ۱۳۸۷ هجری

فصل اول

پرده اول

زمان: عصر امویان؛ در زمان حکومت عبدالملک بن مروان و استانداری حجاج در عراق.

مکان: عراق شهرک (واسط) که حجاج آن را در میان کوفه و بصره ساخته بود.
بازیگران: (حجاج در حال کبر و غرور) ریاست جلسه را بعهده دارد و اطراف او چهار پاسبان مسلح ایستاده نگهبانی می‌دهند.
پاسبان اول: ای امیر (حجاج) پیروزیی که بر امیرالمؤمنین (عبدالملک بن مروان) و دشمنانت کسب کرده ای مبارکت باد.

پاسبان دوم: تمام مردم عراق به وسیله نصرتی که خداوند توسط تو، امیرالمؤمنین را نصیب کرده است و از شکست ابن اشعث گول خورده و گول دهنده، سخن می‌گویند.

پاسبان سوم: این طمعکاران را گذشت، مهربانی و شفقت بیش از حد تو که بر رعیت خویش داری مغرور ساخته و برای انقلاب و نافرمانی مسلحانه یاری شان نمود، ولی بالاخره دریافتند که آن‌ها کی هستند و حجاج کیست.

حجاج: (در حال کبر و غرور) ابن اشعث گمان کرده بود که با یآوری و همکاری فقهائی مثل سعید بن جبیر می‌تواند در معرکه پیروز گردد ولی اشتباه فکر کرده بود، زیرا شمشیر حجاج شکسته نمی‌شود و ارتش بنی مروان مغلوب نمی‌گردد، و دیر جماجم گواه بر این واقعیت است.

پاسبان چهارم: ای امیر کسانیکه در معرکه دیر جماجم شرکت کرده بودند تعریف می‌کردند که شمشیر شما بر ابن اشعث و یارانش چقدر بران بود و چگونه

سرهایشان را از تن جدا و تکه‌های بدنشان را پراکنده می‌کرد و هنگامیکه نصرت و پیروزی نصیبتان شد آن‌ها چگونه برای اسارت یا فرار تسلیم شدند؟.

حجاج: آن‌ها از سرنوشت ابن زبیر و امثال او درس عبرت نگرفتند بنابراین نتیجه آنان چنان شد که دیدند و اگر بخواهند آتش فتنه را مجدداً روشن کنند من برای خاموش ساختن آن آماده هستم.

پاسبان سوم: دوباره می‌گوید: ای امیر آگاه باش و بر اسیران جنگی که سینه‌هایشان برای تو و خانواده بنی امیه پر از غصه است رحم مکن و نیز فقهای که ابن اشعث را حتی با شمشیر یاری نمودند فراموش نفرما خصوصاً همان شیخ را که سعید بن جبیر خوانده می‌شود.

حجاج: ما در انتظار نامه امیر المؤمنین (عبدالمک بن مروان) در مورد آن‌ها هستیم ممکن است امروز برسد.

پاسبان اول: امیر المؤمنین درباره آن‌ها به جز شمشیر دستور دیگری نمی‌دهد زیرا کسی که شمشیر نافرمانی بکشد با همان شمشیر باید کشته شود.

پاسبان دوم: درست فرمودی آغاز کننده، ظالم‌تر نیز هست.

دربان: پیک امیر المؤمنین رسید.

حجاج: ما منتظر همین بودیم، نامه را بیاورید.

حجاج نامه را باز می‌کند و با آواز بلند می‌خواند، ای حجاج سلام بر تو و بر کسانی که همراه تو هستند، اما بعد هر کسی که در فتنه‌ی ابن اشعث در معرکه دیر جماجم شریک بوده است او را به استقبال شمشیر بیاورید اما اگر اقرار کند چون علیه حکومت ما خروج کرده است کافر شده است او را آزاد کنید و اگر به مسلمان بودن خود اصرار ورزد گردن او را با شمشیر از تن جدا کنید والسلام: عبدالمک بن مروان

حجاج: (دربان) رئیس پلیس را صدا کن، دربان از اتاق خارج می شود رئیس پلیس را صدا می زند و بر می گردد.

رئیس پلیس: قربان حاضر.

حجاج: برو نامه امیرالمؤمنین را برای زندانیان بخوان و سپس همه را بیاور.

رئیس پلیس: چشم، قربان اطاعت می شود.

(رئیس پلیس بیرون می رود و بعد از چند دقیقه دربان داخل اتاق حجاج می شود و می گوید:) مردی آمده و می گوید: حاجتی دارد.

حجاج: او را بر گردان امروز هیچ کسی حاجت ندارد و هیچ حاجتمندی اجازه ورود ندارد.

دربان: پلیس او را نهیب می زند ولی او گریه و زاری می کند و می گوید: یا مرا بکشید یا پیش امیر ببرید او پیرمردی کورپشت و ریش سفید است.

حجاج: پس او را اجازه ورود بدهید.

(پیرمردی مؤدب و ریش سفید داخل اتاق می شود).

پیرمرد: سلام بر تو ای امیر!

حجاج: وعلیکم السلام، تو چه حاجتی داری.

پیرمرد: بیش از یکسال است شما فرزند مرا دستگیر کرده اید، نه او را آزاد و نه محاکمه می کنید او مادر پیری دارد که اشک چشم هایش خشک نمی شود و خواهر بیوه ای دارد که دارای سه فرزند یتیم است و او بعد از خداوند سرپرست و نان آور همه ی این خانواده است.

حجاج: (با عجله و شتاب زدگی) ما چرا او را دستگیر نموده ایم؟

پیرمرد: (بصورت خشم) جای تعجب است، شما مردم را زندان می کنید و نمی دانید چرا آن ها را زندان کرده اید؟

حجاج: (با نرمي و ملايمت) اي پيرمرد، تعداد زندانيان بسيار است و هر يکي جنایت و تهمت مخصوصي دارد.

پيرمرد: ولي فرزندم مرتکب هيچگونه جنایت و جرمي نشده است، بلکه فرماندار شما يکي از بستگان او را متهم و طلب نموده بود، چون او را نيافت فرزندم را بجايي او دستگير کرده است.

حجاج: چنين پيش آمدي ممکن است مثل بيماري سل بعضي اوقات شخص سالم را هم آلوده مي سازد، اگر تو مي خواهي فرزندت آزاد گردد شخص فراري را تحويل ما بده.

آيا قول شاعر را نشنیده ايد که مي گويد:

ولرب مأخوذ بذنب عشيرة ونجا المقارف صاحب الذنب

بعضي ها به سبب گناه بستگان خویش دستگير مي شوند و گناهکار نجات مي يابد.

پيرمرد: (شجاعانه مي گويد:) ولي خداوند بر عکس اين دستور داده است.

حجاج: خداوند چه فرموده است.

پيرمرد: خداوند در قرآن کریم از زبان حضرت يوسف عليه السلام مي فرمايد:

﴿قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَّعَنَا عِنْدَهُوْ إِنَّا إِذَا لَّظَلِمُونَ﴾

﴿۷۹﴾ [يوسف: ۷۹]. «پناه بر خدا از اينکه ما غير آن شخصي را که کالاي خود را نزد او يافته ايم شخص ديگري را بجاي او بگيريم اگر چنين کنيم ما بسيار مردم ستمکاري هستيم».

آيا فرمان خدا را قبول کنيم يا قول شاعر را؟

حجاج: اي پيرمرد، تو اتمام حجت نمودي و مرا قانع کردي، فرزندش را آزاد کنيد.

پاسبان اول: (يا عدالت) خداوندا، اين امير عادل را زنده نگهدار.

پاسبان دوم: امیر ما همیشه در برابر دستورات قرآن کریم تسلیم می‌شود.

پاسبان سوم: امیر ما به اندازه ذره‌ای ظلم و ستم نمی‌کند.

(پیرمرد خارج می‌شود و بعد از چند دقیقه دربان داخل دفتر ریاست می‌شود).

دربان: قربان رئیس پلیس به همراهی متهمین حاضر در خدمت است.

حجاج: آن‌ها را یکی یکی بیاورید.

(مردی که از پیشانی‌ش علامت دلاوری و شجاعت هویدا است در دفتر ریاست

داخل می‌شود و حجاج با خشم و اندوه بسوی او نگاه می‌کند).

حجاج: تو هم؟ در هر فتنه و فساد تو را می‌بینم دیروز همراه ابن زبیر بودی و

امروز همراه ابن اشعث و هر گاه فتنه دیگری در هر سوی کشور بلند شود، تو یکی از

مبلغین آن خواهی شد ای منافق گول خورده، آیا غیر از رسوایی و ذلت و شکست،

چیز دیگری نصیبت گردید.

مرد: (در حال ثبات و حضور قلب) به خدا سوگند اهل حق هرگز رسوا نمی‌گردد

اگر چه تمام دنیا علیه او بپاخیزد و اهل باطل هرگز با شرف و عزت نمی‌شود اگر چه

ماه تابان از کناره‌ی او طلوع کند.

حجاج: (با لهجه تهدید آمیزی) اگر تو را نکشم خداوند مرا بکشد.

مرد: ولی فرماندار تو با خداوند عهد و پیمان بسته و مرا امان نامه داده است.

حجاج: آیا تو به عهد و پیمان خود وفا کرده‌ای تا ما به عهد خود وفا کنیم.

مرد: ای حجاج، آیا خیانت می‌کنی؟ و بعد از اینکه با خداوند پیمان بسته‌ای

مخالفت می‌کنی؟

حجاج: (برای گریز از جواب) بگو چه چیزی باعث شد تا باز هم علیه ما قیام

کنی؟

مرد: (شجاعانه می‌گوید:) آن چیزی که قبل از این مرا وادار به خروج کرده و

آینده هم وادارم می‌کند این است که شما اراده‌ی پادشاهی دارید و ما خلافت و

شورای اسلامی، شما اراده حکومت کسری و قیصری دارید و ما خلافت قرآنی و اسلامی.

حجاج: (به استهزاء و مسخره می‌گوید): آیا تو مرا درس اسلام شناسی می‌دهی در صورتی که موهایی پیشانی مان در اسلام سفید گشته است.

مرد: مگر همه‌ی مان نمی‌دانیم که خون ریزی و مصادره اموال مردم، ایجاد جو خفقان و وحشت بر مسلمین، در اسلام گناه بزرگی است.

حجاج: (این همه برای این است) تا اشرار و مفسدانی همچون تو را تأدیب کنیم.

مرد: فرض کنید ما یاغی بودیم ولی آیا شما با ما مثل یاغیان رفتار نمودید، در شرع مقدس اسلام یاغیان فراری دنبال نمی‌شوند، اسیران و مجروحان کشته نمی‌شوند و اموالشان مصادره نمی‌گردد.

حجاج: ولی شما تنها یاغی نیستید بلکه چون پیمان بیعت شکسته‌اید و علیه امیرالمؤمنین خروج کرده اید مرتد و کافر شدید.

مرد: بعد از اینکه صبرمان لبریز شد، علیه ظلم و ستم قیام کردیم و ابن اشعث تنها شما خروج نکرد، بلکه بر علیه تمام مردم عراق خروج نمودند و نیز علمای اسلام عراق از پیشتازان این نهضت بودند آیا بنظر تو این همه علمای کافر منافق‌اند؟ تنها تو و لشکریانت مسلمان، مؤمن، توبه کار و عبادت گزار هستید و بس.

حجاج: (در حال خشم می‌گوید): ای خبیث مرا مسخره می‌کنی، بزودی تو را به امام مکار و گول خورده‌ات ابن اشعث ملحق می‌کنم، او را ببرید گردنش را بزیند سپس حجاج بسوی آن مرد با قلبی لبریز از دشمنی و عداوت نگاه می‌کند و می‌گوید: بزودی خواهی دانست کدامیک از ما مقتول شکست خورده‌ایم؟ منم یا تو.

مرد: گمان می‌کنم تو کشته نمی‌شوی.

حجاج: چرا ای پیامبر دروغین؟

مرد: زیرا من از افراد صالحی همچون سعید بن جبیر و حسن بصری شنیده‌ام دعا می‌کردند که خداوند تو را بقتل نرساند بلکه بر سر فراش، مرگ تو را دریابد.

حجاج: (در حال شادی و سرور) حسن و سعید دعا می‌کنید تا من بر سر فراشم بمیرم؟

مرد: آری تا تمام عذاب تو، برای روز قیامت ذخیره شود و آن عذابی است بسیار شدید و رسوا کننده.

حجاج: (در حال غصه) این ملعون را بسوی جلاد ببرید، تا او را بکشد.

یکی از پاسبانان: او مستحق مرگ است.

پاسبان دوم: این کمترین مجازات است که در حق او صادر می‌گردد.

پاسبان سوم: جزای بدی بدی است (سپس آن مرد در راه اسلام و بخاطر صداقت و حق‌گویی شهید می‌گردد).

(پیرمردی از بنی تمیم و جوانی از بنی بکر وارد دفتر ریاست می‌شوند).

حجاج: روبه جوان، ای بکری، تو مسلمانی یا کافر؟

جوان: تو از کدام یکی خوشنود و راضی هستی؟ مسلمان یا کافر؟

حجاج: (با لحنی تند) جای جدل و مناظره نیست، تو مسلمانی یا کافر؟

جوان: کافر (حجاج دستور آزادی آن را صادر می‌کند و جوان آزاد می‌گردد).

حجاج: بصورت مکر و فریب می‌گویند: ولی این پیرمرد تیممی به کفر راضی نمی‌شود.

پیرمرد: ای حجاج، مرا فریب می‌دهی به خدا سوگند اگر از کفر هم چیزی بدتر می‌بود برای نجات جان خودم از شمشیر تو خوشنود می‌شدم.

(حجاج با خنده و قهقهه او را آزاد می‌کند)

(سپس شخص دیگری آورده می‌شود)

حجاج: تو بر دین چه کسی هستی؟

مرد: بر دین پاک حضرت ابراهیم علیه السلام که او از مشرکین نبود.

حجاج: گردن این دروغگو را بزنید.

(سپس مرد دیگری داخل دفتر ریاست می شود)

حجاج: تو بر دین که هستی؟

مرد: من بر دین پدرت شیخ یوسف.

حجاج: به خدا سوگند پدرم شخصی روزه دار و تهجدگزار بود.

دستیار: او را آزاد کنید (دستیار دستبندهای او را باز می کند آن مرد به حجاج

نزدیک می شود و با لحنی تند می گوید).

مرد: ای حجاج، تو از همراهم سؤال کردی که بر دین کیست؟ او جواب داد بر

دین حضرت ابراهیم علیه السلام و تو دستور قتل او را صادر کردی و از من نیز همین سؤال

را پرسیدی و من در پاسخ گفتم بر دین پدرت شیخ یوسف و تو گفتی: پدرت

شخصی روزه دار و تهجدگزار بوده است و مرا آزاد نمودی.

حجاج: (سرش را تکان می دهد) آری، آری.

مرد: ای حجاج، به خداوند سوگند اگر پدرت مرتکب هیچگونه گناهی نشده

است تولد فرزندی مثل تو برای گناهکاری او کفایت می کند.

(پاسبانان در حال خوف و وحشت و زمزمه بسوی یکدیگر نگاه می کنند)

حجاج: (در حال هیجان) او را بکشید این ملعون و خبیث را بکشید گردنش را

بزنید (جلادان حجاج او را شهید می کنند).

(جوانی به نام ثابت که از پیشانی اش علامت ایمان هویدا است داخل دفتر ریاست

می شود).

یکی از پاسبانان: آهسته در گوش حجاج می گوید: این از شاگردان سعید بن

جبیر است.

حجاج: تو از شاگردان شیخ گمراه و گمراه کننده هستی؟

ثابت: نه

حجاج: تو می خواهی رابطه خود را با او انکار کنی؟

ثابت: شیخی که تو از او نام بردی من او را نمی شناسم ولی من شیخ صالح و مصلح، عالم و مجاهد سعید بن جبیر را می شناسم.

حجاج: ای منافق نادان، آیا کسی که علیه خلافت خروج کند فتنه و فساد بر پا دارد، صالح و مصلح است؟

ثابت: ای حجاج فتنه حقیقی شکنجه دادن علما و صالحین است، آیا فرمان خداوند را نخوانده ای که می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ﴾ [البروج: ۱۰]. «همانا آنانکه مردان و زنان با ایمان را شکنجه و عذاب دادند و سپس توبه نکردند برای آنها عذاب جهنم و آتش سوزان حاضر است».

حجاج: این نتیجه علم و دانش سعید بن جبیر است.

ثابت: بلکه این فرمان خداوند و فرمان رسول الله ﷺ است.

حجاج: به خدا سوگند همه شما را یکی یکی مثل گندم درو می کنم، و احادی را زنده نه خواهم گذاشت.

ثابت: تو درو می کنی و خداوند باز می کارد، آیا قدرت آفریدگار از قدرت مخلوق بیشتر نیست؟

حجاج: این نادان و مدعی علم و دانش را بکشید.

(سپس بسوی ثابت با مسخره و استهزاء نگاه می کند و می گوید:) شاید امروز شیخ صالح و مصلح به دادت برسد.

ثابت: نفع و ضرر بدست خداوند است ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْآمَرُ﴾ [الأعراف: ۵۴]. «آگاه باشید که آفریننده و مالک تمام امور خداوند است». ای حجاج، ما برای چنین روزی نفس های خود را آماده ساخته ایم خدا را شکر که سودا با تو منعقد گشت.

حجاج: چه سودائي اي نادان و مدعي علم و دانش؟

ثابت: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» ﴿١﴾ إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمْ الْجَنَّةَ ﴿٢﴾ [التوبة: ۱۱۱]. «همانا خداوند جان و مال اهل ايمان را به بهاي بهشت خريداري کرده است».

اي حجاج، امروز روز فروش کالا است، تا فردا قيمت آن را دريافت كنيم و آن جنت است ﴿وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۱۱۱]. «از خداوند با وفاتر بعهد و پيمان كيست؟»

حجاج: در آنجا جز از آتش جهنم چيز ديگري هرگز نخواهي يافت، عجله كنيد گردنش را بزنيد.

ثابت: «فَأَقْضَ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿٧٢﴾» [طه: ۷۲]. «تو هر چه مي خواهي انجام بده همانا تو هر ظلم و ستمي كه در حق ما مي كني در همين زندگي دنياوي است و بس».

(ثابت را بسوي كشتار گاه مي برند و شهيد مي كنند).

حجاج: از اين بي دينان كسي مانده است؟

رئيس پليس: بلي قربان عامر شعبي مطرف بن عبدالله، اما سعيد بن جبير، همچنانكه اطلاع داريد فرار کرده مخفي شده است.

حجاج: آيا شما با اين همه اسبهاي تيزرو از پيدا كردن و دستگير نمودن او عاجز مانده ايد؟

رئيس پليس: قربان خداوند ياورت باد كشور ما بسيار وسيع است و هر شخصي مي تواند چند روزي زياد يا كم فرار كند و مخفي گردد ولي حتماً مخفي گاه او در آينده اي نزديك پيدا خواهد شد.

حجاج: پس این دو نفر را ببرید و تا دستگیری سعید زندان کنید و سعید هرگز نمی‌تواند از دست من فرار کند من حجاجم، من فرزند یوسف هستم.

فصل دوم

پرده اول

(سعید بن جبیر در مکه مکرمه در منزل یکی از شاگردانش مخفی است و شاگردان برای درس خواندن دور او نشسته‌اند)

سعید: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ نَحْمَدُہٗ وَنُصَلِّیْ عَلٰی رَسُوْلہٗ وَعَلٰی آلہٗ وَصَحْبہٗ وَمَنْ اَتٰبَعِہٖمُ...
آله وصحبه ومن اتبع هداہ..

أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ رَوٰی مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ ؓ قَالَ: قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ: «لَا تَزُوْلُ قَدَمًا عَبْدٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ أَرْبَعٍ: عَنْ عُمْرِهِ فِيمَا أَفْتَاهُ، وَعَنْ شَبَابِهِ فِيمَا أَبْلَاهُ، وَعَنْ مَالِهِ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَهُ وَفِيمَا أَنْفَقَهُ، وَعَنْ عِلْمِهِ مَاذَا عَمِلَ فِيهِ».

«بنام خداوند بخشنده‌ی مهربان سپاس خداوند را درود و سلام بر پیامبر اسلام و بر آل و اصحاب و پیروان او باد.

اما بعد، حضرت معاذ بن جبل ؓ از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کند که پیامبر اسلام ﷺ فرمودند در روز قیامت قدم‌های هیچ بنده‌ای نمی‌تواند تکان بخورد قبل از این که از این چهار چیز مورد بازخواست قرار نگیرد، از عمرش که چگونه آن را گزرانده است و از جوانیش که چگونه آن را پیر کرده است و از مالش که از چه راهی آن را کسب کرده و در چه راهی آن را خرج نموده است و از علم و دانشش که چگونه به آن عمل کرده است».

فرزندانم، این حدیث بار سنگینی بر دوش حاملین علم و دانش واجب می‌گرداند، زیرا فردا خداوند آن‌ها را مورد بازخواست قرار می‌دهد که به علم و دانش

خویش تا چه اندازه عمل کرده‌اند، همچنانکه خداوند هر شخص مکلفی را در مورد هر نعمتی که به آن داده است بازخواست می‌کند که توسط آن چه اعمالی را انجام داده است از قبیل نعمت حیات، نعمت مال، نعمت علم و دانش، که خداوند بوسیله آن انسان را از حیوانات امتیاز بخشیده است.

فرزندانم، علم نعمت عظیمی است خداوند هر که را بخواهد به او علم نصیب می‌کند و شکر این نعمت بزرگ، عمل و ابلاغ آن به مردم است و هر کسی علم تحصیل کند و عمل نماید آن شخص عالم ربانی است و اما اگر کسی علم تحصیل کند و آن را از مردم محتاج پنهان نماید روز قیامت با افساری از آتش جهنم لگام می‌شود و عالم بدون عمل چون خری بار از کتاب است، بنابراین پیامبر اسلام ﷺ از منافق بسیار می‌ترسید.

یکی از دانش آموزان: (در حال شگفت) عالم منافق؟ چگونه شخصی در يك زمان هم عالم است و هم منافق.

سعید: آن شخصی است که کله‌اش پر از علم و دانش و قلبش خالی از خوف و خشیت خداوند است. که حضرت علی علیه السلام از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله روایت می‌کند: «أَمَّا إِنِّي لَا أَتَخَوَّفُ عَلَيْكُمْ مُؤْمِنًا وَلَا مُشْرِكًا، فَأَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَحْجِزُهُ إِيْمَانُهُ، وَأَمَّا الْمُشْرِكُ فَيَقْمَعُهُ كُفْرُهُ وَلَكِنْ أَتَخَوَّفُ عَلَيْكُمْ مُنَافِقًا عَالِمَ اللِّسَانِ يَقُولُ مَا تَقُولُونَ وَيَفْعَلُ مَا تُنْكِرُونَ» «ولي آگاه باشید من شما را از مؤمن و مشرک نمی‌ترسانم، زیرا مؤمن را ایمان و مشرک را کفرش باز می‌دارد ولي من شما را از منافقی که زبانش عالم است می‌ترسانم زیرا او آنچه را که شما می‌دانید می‌گوید، ولي آنچه را که شما انکار می‌کنید انجام می‌دهد (یعنی شعار اسلامی می‌دهد و کار کافری می‌کند) فرزندانم آن شخصی است که سرش پر از علم و دانش ولي قلبش خالی از خوف و خشیت خداوند است.

دانش آموز: علامت خوف و خشیت خداوند چیست؟

سعید: علامت خشیت خداوند این است که همیشه مسلمان را از پیروی خواهشات نفسانی، معصیت و نافرمانی خداوند باز می‌دارد.

دانش آموز: چه چیزی انسان را برای خوف خداوند یاری می‌کند؟

سعید: ذکر مرگ و یادآوری روز قیامت، زیرا ذکر مرگ و قیامت زنگار قلبها را می‌زداید و غرور زندگی دنیوی انسان را می‌کاهد.

پیامبر اسلام ﷺ برای ما دو پند دهنده گذاشته است، یکی گوینده و دیگری خاموش، گوینده قرآن کریم است و خاموش مرگ و برای پند گرفتن اینها کفایت می‌کنند. (سعید رو به دانش آموزان می‌گوید: اگر ذکر مرگ از من سلب گردد. بیم دارم قلبم فاسد شود.

دانش آموزی دیگر: پس معلوم می‌شود، مؤمن زندگی دنیا را باید حقیر و بی‌ارزش بداند.

سعید: هرگز نه فرزندم بلکه هر روزی که مؤمن زندگی میکند يك غنیمت بزرگی بشمار می‌آید زیرا در آن روز پروردگارش را عبادت می‌کند و مخلوقات وی را نفع می‌رساند یا نفس خویش را اصلاح می‌نماید، پس دنیا نزد مؤمن مزرعه‌ای برای آخرت است امروز می‌کارد تا فردا درو کند.

(سپس همه دانش آموزان را مخاطب می‌سازد).

فرزندانم: دنیا نزد خداوند اندازه پرمگسی ارزش ندارد، و از دلیل بی‌ارزشی دنیا اینقدر کافی است که در آن نافرمانی خداوند می‌شود و دشمنانش در ناز و نعمت بسر می‌برند و ستم می‌کنند اولیاء و دوستان او نابود و در بدر می‌شوند.

فرزندانم: آگاه و هوشیار باشید تا دنیا شما را از آخرت غافل نسازد زیرا خداوند بدوست و دشمن دنیا می‌دهد ولی دین را فقط نصیب دوستان و اولیای خود می‌گرداند، فرزندانم دین بدون دانش و دانش بدون عمل و عمل بدون اخلاص فایده‌ای ندارد، از خداوند عزوجل می‌خواهم شما را برایم ذخیره‌ای بگرداند، با

توفیق و عنایت خودش شما را یاری نموده از کسانی بگرداند که مخلصانه عمل می‌کنند و اعمالشان مستجاب می‌گردد.

دانش آموزی دیگر: ای ابا عبدالله چنین معلوم می‌شود که این آخرین پیام و نصیحت شماست.

سعید: آری و الله که می‌داند، شاید این آخرین ملاقاتم در دنیای فانی با شما باشد.

دانش آموز: خداوند عمر شما را طولانی و نفع شما را مداوم بگرداند.

سعید: شما می‌دانید که حجاج جاسوسان و لشکریانش را همه جا برای پیدا کردنم بسیج کرده است هرگاه مرا پیدا کنند مرا می‌کشند.

دانش آموزان (در حال نگرانی و پریشانی) ما خون، جان و همه چیز خود را برای تو قربانی می‌کنیم.

سعید: بالاخره هر زنده‌ای می‌میرد با شمشیر باشد یا غیر شمشیر

و طعم الموت فی امر حقیر کطعم الموت فی امر عظیم

مزه مرگ یکسان است چه بر اثر چیزی حقیر صورت گیرد یا بزرگ، و آنچه را که همیشه صالحین گفته‌اند می‌گویم: ﴿رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَقَّنَا مُسْلِمِينَ﴾ [الأعراف: ۱۲۶]. «خداوندا ما را صابر و شکبایا بگردان و ما را بر آئین اسلام

بمیران».

بهر حال داستانی با شما تعریف می‌کنم روزی با دو تن از دوستانم نشسته بودیم لذت و شیرینی دعا را می‌چشیدیم و از ما هر یکی برای شهادت فی سبیل الله دعا می‌کردیم، اما خداوند دعای دوستانم را پذیرفت و آن‌ها (جام شهادت نوشیدند) و پیروز شدند و من هم از خداوند امیدوارم و منتظر شهادت هستم.

دانش آموزی دیگر: ما در مقابل حجاج طاغوت و ستمگر چطور خاموش

باشیم؟

سعید: فرزندم خداوند همیشه کارها را طبق خواست خود انجام می‌دهد ما همه فقهاء علیه حجاج قیام کردیم و برای جنگ علیه او به ابن اشعث پیوستیم، کتاب‌ها را کنار گذاشتیم و ارتشی آماده ساختیم، قلمها را رها و شمشیرها را بدست گرفتیم دوات علماء را با خون شهداء تبدیل نمودیم، ما اراده‌ی چیزی کرده بودیم و خداوند اراده‌ی چیزی دیگر.

و اینهمه برای ایمان، صبر و حوصله ما امتحان و آزمایشی بود عده‌ای از ما شهید گروهی زندانی و بسیاری فراری و مخفی شدند.

دانش آموز: آیا اهل حق اگر در مقابل تجاوزگران شکست خوردند گناهکارند؟
سعید: انشاء الله نه، بلکه ما هنگامی گناهکاریم که به ستم راضی باشیم با ظلم و تجاوز همکاری کنیم و اما اگر برای نابود ساختن نظام ظلم و جور سعی و کوشش کردیم، گناهکار نیستیم زیرا نتایج در دست خداوند است، او ما را درباره نتایج بازخواست نمی‌کند و اما اگر بوظیفه خویش عمل نکردیم مورد بازخواست خداوند قرار می‌گیریم.

دانش آموز عمیر: آیا برای این شب تیره نهایی وجود ندارد؟ آیا حق همیشه شکسته بازو می‌ماند یا وران و مبلغین حق و حقیقت شکنجه و کشته می‌شوند. و اهل باطل بدون معارضه و با کمال راحتی با تجهیزات مدرن و کثرت عدد خویش با کبر و غرور بر جان، مال، آبرو و حیثیت اهل حق حکومت می‌کنند آیا ما بر حق و این ستمکاران تجاوزگر بر باطل نیستند؟

سعید: ای عمیر مادرت به عزایت بنشیند، آیا تو بر حقانیت ما مشکوک هستی؟ بخدا سوگند اگر آن‌ها جسدمان را تکه تکه کنند و لاشخوران و حیوانات وحشی ما را ببلعند در حقانیت خودمان هیچگونه شك و شبه‌ای نخواهیم داشت.

عمیر: پس چرا ما همیشه شکست می‌خوریم و آنان پی‌درپی موفق و پیروز می‌شوند؟

سعید: روزی که ما در حقانیت حق مشکوک باشیم و از اهل باطل گول بخوریم سزاوار شکست هستیم والله اگر اهل حق با دست خالی در مقابل باطل تا دندان مسلح، ثابت قدم شود، پیروز می‌گردد، اگر چه از دید کوتاه نظران شکست خورده به نظر آید. اینک برای شما در این زمینه مثالی ذکر می‌کنم، بزرگترین روز در تاریخ اسلام هجرت پیامبر اسلام ﷺ است روزی که پیامبر اسلام از منزل و وطنش اخراج می‌گردد. در حالیکه از ترس مشرکین چندین شبانه روز در غار تاریکی به همراهی حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه مخفیانه بسر می‌برد، شما از این موقف پیامبر اسلام چه تصویری دارید آیا شکست یا پیروزی؟ (همه دانش آموزان ساکت و جواب نمی‌دهند)

سعید: چرا جواب نمی‌دهید؟

یکی از دانش آموزان: کدام فرد مؤمن و مسلمان می‌تواند پیامبر اسلام ﷺ را که خداوند او را نصرت و یاری کرده است، به شکست توصیف کند.

سعید: درست و صحیح پاسخ دادی آیا در این روز هم پیامبر ﷺ پیروز بود. (دانش آموز گیج می‌شود و نمی‌تواند جواب بدهد)

سعید: ولی من این روز را یکی از بزرگترین روزهای پیروزی اسلام حساب می‌کنم و خداوند هم در تائید قول من ارشاد می‌فرماید: ﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ [التوبة: ۴۰]. «اگر شما رسول خدا را یاری نکنید، خداوند او را یاری می‌کند هنگامیکه کافران مکه او را بیرون کردند آنگاه که یکی از آن دو تن (رسول خدا) به رفیق و همسفرش (حضرت ابوبکر رضی الله عنه) که بر حال پیامبر اسلام ﷺ پریشان و مضطرب بود) گفت: مترس خداوند با ما است».

چه کسی می‌تواند پیامبر اسلام ﷺ را در روزی که خداوند اعلان یاری و نصرت کرده است شکست خورده تصور کند.

و حضرت عمر رضی الله عنه با بصیرت و بینش دور اندیش خویش عظمت این روز بزرگ را درست درک کرده بود، بنابراین آغاز تاریخ اسلام را از همین روز افتتاح نمود و این معقول نیست که آغاز تاریخ اسلام از روزی اعلام شود، که اسلام در آن روز شکست خورده است.

عمیر: (با عرض معذرت استاد بزرگوام) شاید از سخنانم ناراحت شدي چون انسان از عجله خلق شده است (من هم انسانی بودم و به مقتضای طبیعت عجله کردم) زیرا دیدم که همیشه انواع مختلف مشکلات و مصائب بر مؤمنان و مبلغین اسلام سرازیر است، خصوصاً هنگامیکه مبلغین باطل و مفسدین فی الأرض را در ناز و نعمت صحت و سلامت مشاهده کردم و دیدم که زمین با تمام نعمت‌های گوناگون برای آنان مزین گشته و حتی آنان گمان می‌کنند که برای همیشه وارثین زمین‌اند.

سعید: ای فرزندم صبر و حوصله کن، زیرا برای حاملین رسالات و وارثین پیامبران مشکلات و مصائب لازم و ضروری است تا خداوند آنان را در بوته آزمایش قرار دهد و قلوب آنان را پاک نگهدارد، تا خوب و بد را از هم تشخیص دهد اما اهل باطل که در ناز و نعمت زندگی می‌کنند این یکنوع آزمایش از جانب خداوند است تا در روز قیامت عذری نداشته باشند و سپس آن‌ها را به شدیدترین صورت مجازات می‌کند چنانکه خداوند درباره‌ی اقوام ستمگر می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا دَسَوْا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ﴾ ﴿١١﴾ فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

﴿[الأنعام: ۴۴-۴۵].﴾

«پس چون آنچه را که به آن پند داده شدند، از یاد بردند. درهای همه چیز را بر آنان گشودیم. تا وقتی که به آنچه داده شدند، شاد گشتند، ناگهان آنان را فرو گرفتیم، پس یکباره نومید شدند پس ریشه گروه ستمکاران برکنده شد. و ستایش خدای راست، پروردگار جهانیان».

فرزندم: این سنت خداوند است که زمان همیشه در حال گردش و دگرگونی است روزی به نفع تو، روز دیگری به ضررت تمام می‌شود.

ولی اعتبار به نتایج است و نتایج خوب برای متقین است. ای عمیر آیا فهمیدی و مطمئن شدی؟ یا هنوز هم در دل شک و شبه‌ای داری، اگر مشکوک هستی مجدداً قرآن کریم را بخوان تا عقل و قلبت روشن گردد و بدانی که خداوند چگونه بندگان صالح خود را در بوته امتحان و آزمایش قرار می‌دهد تا مؤمنان واقعی را پاك نگهدارد و کافران را هلاک و نابود سازد.

آیا اول سوره عنکبوت را نخوانده‌اید که خداوند در آن می‌فرماید: ﴿أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾ [العنکبوت: ۲]. «آیا مردم چنین گمان کردند که به صرف اینکه گفتند ما ایمان آورده‌ایم رهایشان کنند و امتحانشان نکنند».

و آیا فرمان خداوند را در سوره فرقان نخوانده‌اید که می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ﴾ [الفرقان: ۲۰]. «ما بعضی از شما را برای بعضی دیگر سبب آزمایش قرار داده‌ایم آیا شما صبر می‌کنید».

و فرمان خداوند در سوره محمد چنین است: ﴿ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرْنَا مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ﴾ [محمد: ۴]. «اگر خداوند می‌خواست از کافران انتقام می‌گرفت (ولی چنین نمی‌کند) تا بعضی از شما را توسط بعضی دیگر امتحان و آزمایش کند».

و نیز در همین سوره ارشاد می‌فرماید: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ﴾ [محمد: ۳۱]. «و البته ما شما را در بوته آزمایش و امتحان قرار می‌دهیم تا آنکه مجاهدین و صابرين را معلوم سازیم اخبار و اظهارات شما را بیازمائیم».

فرزندانم: بخدا سوگند هنگامیکه من در حال صحت و سلامت زندگی می‌کردم و دوستانم را در امتحان و آزمایش می‌دیدم گمان می‌کردم که خداوند از من بسیار ناراضی است تا اینکه مرا هم خداوند در بوته آزمایش قرار داد آن وقت یأس و نومیدی ام به امید تبدیل گشت، (چون دانستم) با دوستانم ملحق شده و مثل مبلغین اسلام از نعمت شهادت برخوردار می‌شوم.

عمیر: خداوند شما را از طرف ما جزای خیر عطا کند چنان پاداش خیری که همیشه به رهبران راه راست می‌بخشد زیرا مصائب و مشکلات در راه خداوند را برایم آسان و محبوب ساختی.

سعید: (فرزندم) مؤمن همیشه از خداوند صحت و سلامتی می‌خواهد نه مصیبت و مشکلات او هرگاه به مصیبتی مبتلا شود جوانمردانه صبر و استقامت نشان می‌دهد.

(ناگاهانه پلیسی در جلسه سعید و دانش آموزانش داخل می‌شود)

پلیس: (هیچ کس از جای خود تکان نخورد) بمن خبر رسیده است که سعید بن جبیر در میان شما است او کدام يك از شما است؟

دانش آموزان: (همه با هم با يك صدای بلند) من هستم.

پلیس: (در حال شگفت) همه تان سعید بن جبیر هستید؟

دانش آموزان: آری، همه مان سعید بن جبیر هستیم.

پلیس: سعید بن جبیر يك نفر است یا ده؟ سعید از شما يکي است مرا راهنمائي کنید و راهم را کوتاه نمائید و گرنه فرماندار را از حال همه تان مطلع مي کنم و او همه شما را مجازات مي کند.

يکي از دانش آموزان: من سعید بن جبیر هستم.

دانش آموز دوم: سخن او را باور مکن سعید منم.

دانش آموز سوم: سخن هردو را باور مکن به خدا سوگند من سعیدم.

پلیس: (به دانش آموز سوم مي گوید: تو قسم مي خوري که سعید هستي؟

سعید: (به پلیس مي گوید: اي فرزندانم، سخنان همه را باور مکن سعید منم و اين همه دانش آموزانم هستند آیا بنظر تو سعید جوان است حال آنکه سعید ۵۷ سال عمر دارد و اين ها همه جوان اند پس چطور ممکن است سعید باشند.

پلیس: صحيح گفتي من چقدر بي توجه بودم.

(پلیس رو به دانش آموزي که سوگند یاد کرده بود که سعید است) تو چطور سوگند یاد کردی که سعید هستي طالب العلم و دروغ!

دانش آموز: من قسم دروغ یاد نکردم و برابر ذره اي از صداقت هم عدول ننمودم زیرا سوگند یاد کرده بودم اگر من فدای فقيه اسلام سعید بن جبیر شوم، سعادت مند خواهم شد.

پلیس: من مثل امروز هرگز چنین ايثار و فدا کاري ندیده بودم، خداوند حجاج را هلاک کند، که ما را برای اذیت و آزار مسلمين و شکنجه دادن علمای اسلام وسيله کار خود قرار داده است (این مسئولیت ناهنجار نابود باد).

(پلیس سپس بسوي سعید بن جبیر متوجه مي شود و مي گوید:)

اي شيخ؛ من تو را رها مي کنم و اميدوارم در حالي خداوند را ملاقات نمايم که دستم از تسليم نمودنت بدست ستمکاران ظالم آلوده نباشد.

و ای فرزندان، شیخ شما همه را به خداوند سوگند می‌دهم که هیچ کسی را از این موضوع اطلاع ندهید زیرا اگر حجاج طاغوت از این جریان باخبر شود، مرا ذبح می‌کند و گردنم را می‌زند و به پروردگارم سوگند اگر من بچه‌های خردسالی را سرپرستی نمی‌کردم برای یک روز هم این مسئولیت را قبول نمی‌کردم، خداوند از گذشت و مغفرت تو امیدوارم.

(پلیس دو قدم می‌رود و سپس بر می‌گردد و می‌گوید:)

بهرتر است که حضرت شیخ از این منزل خارج شود به منزل دیگری که از نظر رفت و آمد مردم دور باشد، اقامه گزیند، ممکن است خداوند چشم‌های ستمگران را کور کند.

یکی از دانش آموزان: الحمد لله، تا روز قیامت در امت اسلامی خیر موجود است چه کسی گمان می‌برد که این پلیس دارای چنین قلب با صفائی است.

(پلیس بیرون می‌رود و سعید به دانش آموزان می‌گوید:)

سعید: فرزندانم، شما با این عمل از خود گذشتگی خویش مرا شرمندہ کردید والله من از ادای عوض آن عاجزم و بدرگاه خداوند دست به دعا خواهم شد تا پاداش آن را به شما عطا کند، زیرا او غنی و حمید است. فرزندانم کسانی که امروز بخاطر دنیا متحد هستند فردا به خاطر آن متفرق می‌شوند رابطه‌ای که هرگز ریشه آن ناگسستگی است رابطه دین و تقوی است، سعی کنید رابطه شما بخاطر خداوند باشد زیرا آنچه که به خاطر خداوند باشد، مداوم و همیشگی خواهد بود خداوند می‌فرماید: ﴿الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ﴾ [الزخرف: ۶۷]. «در آن روز (قیامت) همه دوستان با یکدیگر دشمن هستند بجز از پرهیزگاران»

فرزندانم همه‌ی شما را به خداوند می‌سپارم.

پرده دوم

(سعید بن جبیر دور از آبادی در اطراف مکه مکرمه در منزلی نشسته و یکی از دوستانش بنام ابو حصین وارد منزل می‌شود)

ابو حصین: ای ابا عبدالله آیا خبرداری فرماندار جدید مکه مکرمه در مسجد الحرام، به مردم چه گفته است؟
سعید: چه گفته است؟

ابو حصین: گفته است به خدا سوگند هر کجا سعید را بیابم او را می‌کشم و منزلش را منهدم می‌سازم و ای مردم مکه شما سه شبانه روز مهلت دارید تا او را پیش من بیاورید، فرماندار در حالی سخن می‌گفت که دهانش کف زده بود و فریاد می‌کشید و نیز به من اطلاع رسیده که شخصی آدرس شما را به فرماندار داده است، او حتماً مأموری به سراغت می‌فرستد شما از اینجا تشریف ببرید.

سعید: ای ابا حصین، من بسیار فرار کرده‌ام مخفی شده‌ام حتی از خداوند احساس شرم می‌کنم پس مرا در اینجا رها کنید تا آنچه که خواست خداوند است صورت گیرد.

ابو حصین: واللہ من شما را همچنانکه مادرت سعید اسم گذاری کرده است خوشبخت می‌بینم شما را به خداوند می‌سپارم.

سعید: من هم تو را به خداوند می‌سپارم و هیچگاه امانت نزد او تباه نمی‌گردد.
(ابو حصین خارج می‌شود و بعد از لحظه‌ای دروازه صدا می‌کند و مأمور فرماندار برای دستگیری سعید وارد اتاق می‌شود).

پلیس: فرماندار از محل اقامت تو باخبر شده است و مرا فرستاده تا تو را دستگیر کنم و نزد او ببرم ولی من از این کار به خداوند پناه می‌برم لذا به هر شهری که می‌خواهی تشریف ببر و من هم همراهت می‌آیم.

سعید: من بسیار فرار کرده مخفی شده‌ام حتی از پروردگارم احساس شرم می‌کنم خداوند هر چه مقدر کرده است خواهد شد.

پلیس: ما از تقدیر خداوند بسوی تقدیرش فرار می‌کنیم من برای شما نگران نیستم بلکه برای این امت اسلامی دلم می‌سوزد زیرا اگر علماء و دانشمندان کشته شوند احتمال می‌رود که امت اسلامی در عذاب و قهر الهی مبتلا گردد، شما موافقت کنید و با هم برویم همچنانکه حضرت موسی علیه السلام از دست فرعون فرار کرد و فرمود: ﴿رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ [القصص: ۲۱]. «خداوندا مرا از قوم ستمگر نجات بده».

سعید: (در حالی که سخنان پلیس در او اثر کرده است از او می‌پرسد): آیا شما در اینجا اهل و اولاد دارید؟
پلیس: آری.

سعید: پس همچنانکه در پی اذیت من هستید آن‌ها را نیز می‌گیرند و اذیت می‌کنند.

پلیس: من آن‌ها را به خداوند می‌سپارم.

سعید: هرگز نه، والله من هیچگاه باعث اذیت و آزار مسلمانی نمی‌گردم به مأموریت خویش عمل کن خداوند تو را بعثت حسن نیت پاداش خیر می‌دهد.

پلیس: فرماندار تو را بسوی حجاج می‌فرستد و تو می‌دانی او چقدر متکبر و مغرور و سنگدل است.

سعید: باید خواست خداوند اجرا گردد، تو گناهی نداری به مأموریت خود عمل کن.

پلیس: من دوست نداشتم مأمور فرماندار باشم تا بتوانم همراه شما بجای امنی فرار کنم پس چگونه وجدانم اجازه می‌دهد دست‌های شما را دست بند بزنم و

بکسی بسپارم که هرگز رحم نمی‌کند، شما لطف کنید و آماده باشید تا از اینجا برویم.

سعید: آن‌ها خانواده تو را اذیت می‌کنند و هرگز وجدانم چنین اجازه نمی‌دهد ولو اینکه هر بلایی بر سرم بیاورند، تو به مأموریت خود عمل کن این دست‌هایم هستند، بیا آن‌ها را دستبند بزن.

پلیس: (در حالی که اشک از چشمانش جاری است دست‌های او را دست‌بند می‌زند و می‌گوید:)

قضا و قدر خداوند برگشت ندارد خداوندا تو می‌دانی من هرگز برای چنین کاری آماده نبوده‌ام «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

فصل سوم

پرده اول

(سلولي که سه تن از فقهاي بزرگ اسلام در آن بسر مي‌برند عامر شعبي، مطرف بن عبدالله و سعيد بن جبیر)

عامر شعبي: اي مطرف بن عبدالله امروز صبح چه خبر تازه اي داري.
مطرف بن عبدالله: من در خواب بشارت خوبي ديده‌ام و چنين تأويلش کردم که من از اين زندان خسته کننده آزاد مي‌شوم.

سعيد بن جبیر: (معترضانه) خوشبختي هميشه در آزادي از زندان نهفته نيست بلکه در پايداري و استقامت بر حق است چنانچه به حضرت يوسف عليه السلام در ميان زندان و فحشا اختيار داده شد، ولي حضرت يوسف فرمود: ﴿رَبِّ السِّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ﴾ [يوسف: ۳۳].

«خداوندان زندان مرا پسندتر است از اين کار زشتي که زنان از من تقاضا دارند».
شعبي: اي ابا عبدالله تنها مسئله زندان نيست بلکه مي‌کشند و ذبح مي‌کنند.
سعيد: اين ارشاد خداوند را مي‌خواند: ﴿وَلَيْنَ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ﴾ [آل عمران: ۱۵۷]. «اگر شما در راه خداوند کشته شويد يا بميريد البته آمرزش و رحمت خداوند بهتر از هر چيزي است که شما (در حيات دنوي) جمع آوري مي‌کنيد».

مطرف: آيا تو تصميم داري گردنت را به اين تجاوزگران و طاغوت‌ها تقديم کنی در صورتي که آن‌ها خوف خداوند ندارند و بر مخلوق او رحم نمي‌کنند.

سعید: (به سوي سرش اشاره مي کند و مي گوید:) اگر سرم در راه خداوند از تنم جدا شد چه اشکالي دارد و آیا شما مي دانيد که آن ها از شما چه مي خواهند؟ آن ها مي خواهند تا شما اقرار و اعتراف کنيد چون عليه آن ها قيام کرده ايد از اسلام خارج و مرتد شده ايد و آیا شما بکفرتان اقرار و اعتراف مي کنيد؟

شعبي: اي ابا عبدالله بصورت کنايه جايز است به کفر هم اعتراف کنيم چون خداوند مي فرمايد: ﴿إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقْلَةً﴾ [آل عمران: ۲۸]. «مگر در صورتي که از کفار ترس و وحشت داشته باشيد (پس در آنحالت تلفظ به کفریات جايز است)»

سعید: اي مطرف تو هم اراده داري پيش حجاج طاغوت به کفر اقرار کنی؟
مطرف: اي ابا عبدالله (کنايه هميشه از دروغ نجات مي دهد) به صورت کنايه و گنگ سخن مي گويم و از جواب صريح و روشن خود داري مي نمايم، تو چرا مثل ما نمي کنی تا خودت را از مرگ نجات دهی؟

سعید: چه اشکالي دارد اگر سرم با سران انبياء شهدا و صالحين همراه باشد، آیا جسد پيامبر خدا حضرت زکريا عليه السلام با اره دو قسمت نشد؟ و آیا حضرت يحيي عليه السلام ذبح نگردید؟ آیا پيامبر اسلام صلى الله عليه وآله وسلم ارشاد نفرموده است: «أَفْضَلُ الْجِهَادِ كَلِمَةُ حَقٍّ عِنْدَ سُلْطَانٍ جَائِرٍ».

«حق گفتن در مقابل سلطان ستمگر بهترين جهاد است» و آیا حضرت عمر و حضرت حسين و حضرت علي و حضرت حسن عليهم السلام مظلومانه کشته نشدند؟
شعبي: آري من هم حق گفتم و براي حق جنگيدم ولي خواست خداوند چنين شد، که مي بيني (يعني همه شکست خورديم شهيد يا اسير شديم) پس صبر کنيم تا خداوند فرصت ديگري نصيتمان گرداند.

سعید: من براي حق استقامت خواهم نمود براي آن زنده و به خاطر آن خواهم مرد و با ستمکاران اعلان جنگ مي کنم خداوند قادر و توانا است.

مطرف: آیا اگر تو امروز حق بگویی ظلم و ستم تجاوزگران و ظالمان از بین می‌رود و گره گشاده می‌شود.

سعید: (در حال خشم و اندوه) این چه سخنانی است که من از شما می‌شنوم؟ آیا کسانی مثل شما چنین سخن می‌گویند آیا پیامبران و وارثان آنان برای زندگی پوچ دنیوی چنین عشق ورزیده‌اند به خدا سوگند هر شهیدی که در راه حق بر زمین می‌افتد زمین را زیر قدمهای طاغوت‌ها بلرزه در می‌آورد اما ممکن است طغیان و تجاوز تا مدتی کوتاه ادامه پیدا کند، ولی همیشه در حال تزلزل، از امن و امان و راحتی محروم می‌باشد و نیز درخت پر بار اسلام را بجز از خون شهدا، چیز دیگری نمی‌تواند سیراب کند و خون شهید شهادت می‌دهد که تا حال در امت اسلامی خیر موجود است و کسانی هستند که فقط برای خداوند جان خودشان را قربانی می‌کنند.

(شعبی و مطرف تحت تأثیر سخنان سعید قرار می‌گیرند)

شعبی: ای ابا عبدالله (سعید) معذرت می‌خواهم ما فقط برای حفظ جان تو حرص می‌ورزیم تا امت اسلام از شما استفاده نماید زیرا تمام مردم مسلمان به علم و فقه تو نیاز دارند.

سعید: ای شعبی همچنانکه مردم مسلمان محتاج و نیازمند کسانی هستند تا آنان را مسایل فقه بیاموزند همچنین بکسانی نیاز دارند تا آنان را در مقابل تجاوزگران و طاغوتان درس ثبات و استقامت دهند.

مطرف: ای سعید مقام و منزلت تو از ما برتر است ای شعبی او را رها کن والله من می‌بینم که خون شهادت از صورت سعید می‌چکد.

سعید: این آیه را تلاوت می‌کند: ﴿قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ [التوبة: ۵۱]. «(ای پیامبر اسلام!) بگو: جز آنچه را که خداوند برای ما مقدر کرده است هرگز بما نخواهد رسید او خیر خواه ماست و اهل ایمان در هر حال بر خداوند توکل کنند».

(زندان بان دروازه را باز می‌کند و با سه نفر زندانی جدید وارد سلول می‌شود و سپس دروازه را می‌بندد و خارج می‌شود و تمام زندانیان در حال سکوت نشسته‌اند).
(یکی از زندانیان جدید به علماء نزدیک می‌شود و خاموشی را می‌شکند و از مطرف بن عبدالله می‌پرسد).

زندان: خداوند نفع شما را مداوم سازد در مورد مسئله‌ای مرا فتویٰ بده.

مطرف: این دو تن از امامان و فقهای کوفه‌اند به توفتوی خواهند داد.

زندان: خداوند بر تو رحم کند این‌ها چه کسانی هستند؟

مطرف: این سعید بن جبیر و این هم عامر شعبی است.

سعید: این هم مطرف بن عبدالله است.

زندان: «لا حول ولا قوة إلا بالله» علمای اسلام زندان و شکنجه می‌شوند فاسقان و ستمگران آزادانه می‌گردند و تفریح می‌کنند.

(زندان رو بسوی سعید می‌کند و می‌پرسد)

ای امام در این مسئله مرا فتویٰ بده من سه طلاق یاد کرده‌ام که حجاج در جهنم است آیا زنم طلاق می‌گردد.

سعید: از شعبی پرس او تو را جواب می‌دهد.

(زندان رو به شعبی می‌کند و می‌پرسد): ای شیخ شما در این مورد چه می‌فرمائید؟

شعبی: ای مرد، اگر حجاج با این همه جنایات و اعمال زشتی که مرتکب می‌شود به جنت برود در آن صورت هیچ اشکالی ندارد که تو با زنت بصورت حرام زندگی و معاشرت کنی!

زندان: سوگند به خدا قلبم را شفا بخشیدی.

(زندان دیگری از شعبی می‌پرسد)

زندان دوم: ای امام خداوند یاورت باد، آیا حجاج کافر است یا مسلمان؟

شعبي: (با مسخره) مسلمان

زنداني دوم: (معتراضانه مي گويد:) آيا به نظر شما حجاج ستمگر قاتل مسلمين، دشمن صالحين خوار كننده آزادگان و فرعون عرب، مسلمان است؟

شعبي: آري او به جيت و طاغوت ايمان دارد و اما به آيات قرآن كفر مي ورزد.

زنداني دوم: آري اين درست و صحيح است.

(زندانبان داخل اتاق مي شود مي بيند همه زندانيان ساكت و خاموش نشسته اند و در فكر فرو رفته اند)

زندانبان: چرا هنگامي كه من داخل اتاق شدم همه ساكت و خاموش شديد؟

سعيد: خداوند به كسي رحم مي كند كه خير مي گويد و استفاده مي كند يا سكوت مي نمايد و در امن و امان مي ماند.

زندانبان: اي شيخ من تو را فردي صالح مي بينم پس تو درباره ياوران ظالمين چه مي گويي؟

سعيد: ياوران ظالمين سگان جهنم اند و در روز قيامت مثل سگ عو عو مي كنند.

زندانبان: در مورد من چه مي گويي؟ آيا من از ياوران ستمكاران هستم؟

سعيد: نه ياوران ستمكاران كساني هستند كه لباس هاي شما را مي شويند و براي شما غذا تهيه مي كنند و...

زندانبان: (در حال تعجب) من هم از گروه ظالمين هستم؟

سعيد: آري تو هم، و تو از گروه ظالمين هستي آيا تو در شكنجه دادن مخلوق خدا شريك آن ها هستي؟

خداوند هنگامي كه فرعون و هامان را لعنت مي كند در ضمن ارتشيان آنان را نيز مورد لعنت قرار مي دهد.

﴿فَأَخَذْنَاهُ وَجُودَهُ وَفَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَأَنْظَرُ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ﴾

«فرعون و لشکریانش را مورد مواخذہ قرار دادیم و آن‌ها را در دریا غرق کردیم پس بنگر کہ عاقبت ستمکاران چگونہ است» و نیز می‌فرماید: ﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ﴾ [الفصص: ۸]. «همانا فرعون و هامان و لشکریانشان ہمگی از خطا کاران بودند».

زندانبان: ولی من نمی‌توانم بگویم نہ.
سعید: اگر در تو سنگدلی مشاهده نمی‌کردند ہرگز این مسئولیت را بہ تو واگذار نمی‌کردند.

زندانبان: من در مقابل این سمت حقوق دریافت می‌کنم، و اگر این مسئولیت را قبول نکنم فرزندانم گرسنہ می‌شوند.

سعید: رزق و روزی خداوند ہمہ جا فراوان است برو در کار دیگری تلاش کن در ظلم و ستم شریک مباش و ہر کسی با خداوند درست عہد و پیمان ببندد خداوند او را موفق می‌سازد زیرا می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ۖ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ۚ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ [الطلاق: ۲-۳]. «ہر کس پرهیزکار شود خداوند راہ بیرون شدن (از مصائب جہان) را برای او می‌گشاید و از جائیکہ گمان نبرد بہ او روزی می‌دہد و ہر کس بر خداوند توکل کند خداوند او را کفایت می‌کند».

زندانبان: (برای دعا دست‌ہایش را بسوی آسمان بلند می‌کند و می‌گوید): خداوند! تو می‌دانی من نزد این حکام ظالم و ستمگر خدمت می‌کنم و قلبم ہمیشہ بر آن‌ها لعنت می‌فرستد، خداوند! من بہ تو پناہ می‌برم از اینکہ ظالم یا یاور ظالمین باشم، خداوند! اعمال گذشتہ‌ام را، درآیندہ راہ نجاتی برایم بگشا.

پرده دوم

حجاج در دفتر استانداری بر سر کرسی نشسته و بر طرف چپ بسیاری از دستیارانش وجود دارند در همین حال رئیس شهربانی وارد دفتر می‌شود.

حجاج: مجرمین سه گانه را یکی یکی بیاورید.

(مطرف بن عبدالله، آورده می‌شود)

حجاج: آنچه امیر المؤمنین (عبدالملك بن مروان) درباره شما نوشته است

می‌دانی؟

مطرف: آری می‌دانم.

حجاج: آیا تو کافری یا مسلمان؟

مطرف: خداوند امیر را اصلاح کند، همانا کسی که تفرقه انداخته و پیمان

شکسته و به امت اسلامی خیانت ورزیده و روش پیامبر اسلام ﷺ را ترك نموده و مسلمین را بوحشت انداخته سزاوار کفر است.

حجاج: (در حال سرور و شادی به اطرافیان می‌گوید:) به کفر اعتراف نمود و

جان خود را نجات داد او را آزاد کنید.

دستیاران: (بعضی به بعضی دیگر آهسته می‌گویند:) والله سخنان مطرف کنایه

از حجاج بود.

(شعبی وارد اتاق می‌شود دربان آهسته در گوشش می‌گوید:) نزد حجاج به کفر

اقرار کن و جان خودت را از مرگ نجات بده.

(حجاج به فکر فرو رفته و متوجه آمدن شعبی نمی‌شود، وقتی که سرش را بلند

می‌کند او را می‌بیند)

حجاج: ای شعبی تو هم از کسانی بودی که مخالفین ما را یاری کرده و در فتنه و

فساد سعی و کوشش نموده‌ای؟

شعبي: خداوند امير را اصلاح کند، بعضي ها مرا نصيحت کردند تا چيزهائي بگويم و تو را راضي کنم و خداوند را ناراض، من هرگز به آن حاضر نمي شوم و با تو راست مي گويم.

اي امير ما به فتنه اي کورکورانه مبتلا شده ايم و در آن فتنه از بيگناهان و متقيان و نيز از فاجران نيرومند و با قدرت نبوديم آنچه نشدني بود رخ داد.

حجاج: (به دستياران) راست مي گويد: والله اين ها از پاكان و متقيان نبودند تا بجنگند و نيز از فاجران نيرومند هم نبودند تا بر ما غلبه حاصل کنند اي شعبي برو ما تو را بخشيديم.

حجاج: (شيخ سوء و رأس الفتنة را بياريد)

(سعيد بن جبير داخل اتاق مي شود)

حجاج: (خود را به ناداني مي زند و مي پرسد) تو كه هستي؟

سعيد: سعيد بن جبير (سعيد يعني خوشبخت)

حجاج: نه تو شقي بن كسير هستي (شقي يعني بدبخت)

سعيد: مادرم نامم و نام پدرم را از تو بهتر مي دانست.

حجاج: تو و مادرت بدبخت هستيد.

سعيد: بدبخت كسي است كه اهل جهنم باشد آيا تو علم غيب هم داري؟

حجاج: چرا در اين مدت طولاني فرار کرده پنهان شدي؟

سعيد: آنچه حضرت موسي عليه السلام فرموده است کردم ﴿فَقَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا

خِفْتُكُمْ﴾ [الشعراء: ۲۱]. «هنگامي كه از ظلم شما احساس خطر کردم از دست شما

فرار نمودم».

حجاج: (با لهجه تند) بصورت كنايه با من صحبت مي كني؟

(يعني مرا به فرعون تشبيه مي كني)

سعيد: من كه واقعيت را بيان مي كنم.

حجاج: آیا تو کافری یا مسلمان؟

سعید: (در حال خشم و اندوه) از روزی که ایمان آورده ام کافر نشده‌ام.

حجاج: ای منافق، تو مدعی ایمان هستی؟ بخدا سوگند تو را به استخرهای مرگ می‌سپارم.

سعید: (در حال ثبات و استقامت) پس مادرم در اسم گذاری‌ام به هدفش رسیده است چه چیزی بهتر از شهادت در راه خداوند و همجواری با سیدالشهداء حضرت حمزه علیه السلام.

حجاج: (بصورت مسخره و تهدید) تو در جوار خوارج و مرتدین قرار می‌گیری و ما تو را عوض دنیا آتش جهنم می‌دهیم.

سعید: (در حال استقامت) اگر می‌دانستم جهنم در دست تو است پس تو را بجای خداوند پرستش می‌نمودم.

حجاج: هلاکت و تباهی برای کسی است که از جنت اخراج می‌گردد و به جهنم وارد می‌شود.

(حجاج رشته کلام را عوض می‌کند).

حجاج: تو در باره خلفاء چه می‌گویی؟ و کدام يك از آنها بهتر است؟

سعید: (این بحث را خاتمه می‌دهد و می‌فرماید:) من وکیل مدافع و بایگان اعمال آنها نیستم.

حجاج: خداوند کدام يك از آنها را بیشتر دوست می‌دارد؟

سعید: این را فقط خداوند می‌داند چون از ظاهر و باطن همه کس اطلاع دارد.

حجاج: تو تصمیم گرفته‌ای که با من راست نگویی.

سعید: من نمی‌خواهم به شما دروغ بگویم.

حجاج: در باره معاویه چه می‌گویی؟

سعید: من به نفس خویش مشغول هستم وقت ندارم تا اعمال دیگران را بررسی کنم و درباره‌ی آن‌ها فتوی صادر کنم.

حجاج: چرا از جواب خوداری می‌کنی؟

سعید: خوش بخت کسی است که به عیب‌های خود مشغول باشد و به عیب‌های دیگران نپردازد.

حجاج: نظر تو درباره‌ی جنگ علی و معاویه چه بود؟

سعید: آن خون‌هایی بودند که خداوند دست‌های ما را به آن آلوده نکرده پس ما باید زبان خود را درباره‌ی آنان پاک نگهداریم.

حجاج: تو درباره‌ی من چه می‌گویی؟

سعید: تو نفس خویش را از من بهتر می‌شناسی

حجاج: ولی من می‌خواهم نظر تو را درباره‌ی خود بدانم.

سعید: اگر من واقعیت را بیان کنم شاید شما بدتان بیاید.

حجاج: اگر چه بدم بیاید ولی می‌خواهم نظرت را درباره‌ی خودم بدانم.

سعید: مرا ببخش.

حجاج: هرگز نه.

سعید: بنظر من تو برخلاف دستورات قرآن و سنت پیامبر اسلام و روش خلفای راشدین عمل می‌کنی زیرا برای حفظ قدرت و ادامه سلطه خویش مرتکب اعمالی می‌شوی که فردای قیامت سبب هلاکت و رسوایی تو می‌گردد.

حجاج: آیا من برای جهاد فی سبیل الله ارتش نفرستاده‌ام؟ و آیا برای فتح سند (پاکستان حالی) محمد بن قاسم را نفرستاده‌ام؟ و آیا در عراق امنیت برقرار نکرده‌ام؟

سعید: آری، ولی تو بزرگترین ستمکار و خون آشام دنیا هستی پیامبر اسلام ﷺ

ارشاد می‌فرماید: «لَزَوَالُ الدُّنْيَا أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ قَتْلِ امْرِئٍ مُسْلِمٍ» «زیر رو

شدن تمام دنیا نزد خداوند از کشتن يك فرد مسلمان به درجات آسان تر است». پس چه مي شود حال کسیکه هزاران مسلمان را کشته است.

اي حجاج تو دوست مي داري که تمام مردم مسلمان برده ی تو باشند و در کارهاي خوب و بد، حق و باطل از تو اطاعت کنند در حالیکه دين اسلام چنین اجازه اي نمي دهد بلکه فقط در کارهاي خوب و نیکو دستور اطاعت و فرمانبرداری مي دهد پیامبر اسلام ﷺ مي فرماید: «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» «اطاعت و پیروی از مخلوق در راه معصیت و نافرمانی خالق جایز نیست».

حجاج: (معترضانه) آیا تو دوست داري طمعکاران و در کمین نشستگان را رها کنیم تا ما را غافل گیر کنند؟ هرگز نه بلکه لازم است قبل از اینکه آن ها ما را شام خود قرار دهند ما آن ها را صبحانه خود بگردانیم.

سعید: ولي خداوند اين لقمه هاي مکروه را قبول ندارد که قومي صبحانه و دیگری شام قرار گیرد.

اي حجاج اگر تو در روز قیامت پاداش خوب مي خواهی پس چرا امارت دنیا را بر آخرت ترجیح مي دهی؟

حال آنکه اين امارت امروز هست و فردا نیست.

(حجاج قدرت نمایی مي کند و خشم خود را فرو مي برد و رشته کلام را به جهت دیگری بر مي گرداند).

حجاج: خداوند مرا از تو بیشتر دوست مي دارد.

سعید: خداند عالم غیب است و روز قیامت هر کسی پاداش اعمال خویش را مي بیند و به هیچکس ظلم نمي شود.

حجاج: من همراه امام المسلمین (عبدالملك) هستم و تو همراه امام گروه تفرقه انگیز و فتنه گر (یعنی گروه مخالف دولت اموی).

سعید: جماعت اسلامی طبق فرمان عبدالله بن مسعود رضی اللہ عنہ عبارت است از «الْجَمَاعَةُ مَا وَافَقَ الْحَقَّ وَإِنْ كُنْتَ وَحْدَكَ وَالْفِتْنَةُ هِيَ إِضْطِهَادُ النَّاسِ فِي دِينِهِمْ» «جماعت اسلامی گروه و حزبی است که موافق حق باشد اگر چه تو در آن تک و تنها باشی (یعنی اگر چه طرفداران آن کم باشند) و فتنه عبارت است از ظلم و ستم مذهبی بر مردم مسلمان».

حجاج: این آراء و نظریات گمراه کننده شخصی تو هستند که آن‌ها را به دانش آموزان خویش تلقین می‌کنی.

سعید: این علم و دانش پیامبر اسلام صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم است که اصحاب کرام آن را از پیامبر اسلام صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و ما آن را از اصحاب کرام به ارث برده‌ایم.

حجاج: آیا می‌خواهی اموالی را که ما برای امیرالمؤمنین جمع آوری کرده‌ایم، ببینی؟

سعید: نه

حجاج: ای پسر از انواع و اقسام مختلف طلا، نقره، لباس و جواهر و... مقداری بیاور.

(خادم از همه انواع مقداری می‌آورد و پیش حجاج می‌گذارد)

حجاج: نظر تو درباره‌ی این‌ها چیست؟

سعید: اگر با شرایط صحیحی آن‌ها را بدست بیاورید خوب است.

حجاج: با چه شرایطی؟

سعید: اگر از راه حلال آن را بدست بیاوری و در راه صحیح به مصرف برسانی بخل نورزی و حق آن را پردازی خوب است.

حجاج: آیا تو دوست داری از این‌ها چیزی داشته باشی؟

سعید: نه، چیزی که خداوند آن را دوست نمی‌دارد من آن را دوست نخواهم داشت.

حجاج: این همه را بگزار من شنیده‌ام تو در طول زندگی هرگز نخندیده‌ای در این چه رازی نهفته است؟

سعید: من در زندگی دنیوی چیزی ندیده‌ام که مرا به خنده بیاندازد، زیرا شخصی که راه و مسیرش از بالای جهنم می‌گذرد و او نمی‌داند آیا پیروز مندانه عبور می‌کند یا در جهنم سرنگون می‌گردد، او چطور می‌تواند بخندد خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا﴾ [مریم: ۷۱]. «هیچ یکی از شما باقی نخواهد ماند مگر آنکه به جهنم وارد می‌شود این دستور قطعی پروردگار است».

حجاج: پس چرا ما می‌خندیم؟

سعید: همه قلب‌ها برابر و مساوی نیستند و هر کسی به مسیری حرکت می‌کند که برای آن خلق شده است.

حجاج: آیا ساز و طبل گوش می‌کنی؟ (نی آورده می‌شود و یکی نی می‌زند و سعید گریه می‌کند).

حجاج: چه چیزی تو را وادار به گریه کرده است حال آنکه این یک نوع بازی و خوشحالی است.

سعید: بلکه این یک نوع اندوه و پریشانی است زیرا صدای آن مرا به یاد روز بزرگی انداخت که خداوند درباره آن روز می‌فرماید: ﴿يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا﴾ [النبا: ۱۸]. «روزی که صور دمیده می‌شود. آنگاه همه مرده‌ها از قبرها بسوی پروردگارشان می‌شتابند».

حجاج: می‌خواهی با سخنان پند آمیزت مرا گول بزنی تا از تو درگذر کنم و تو را ببخشم.

سعید: (شجاعانه) من از خداوند عفو و بخشش می‌خواهم نه از تو.

حجاج: (در حال خشم و اندوه) تو برای خودت يك نوع قتل انتخاب كن تا به همان صورت تو را بکشم.

سعید: (جوانمردانه مي گوید:) بلکه اي حجاج تو براي خودت صورت قتل را انتخاب كن به خداوند سوگند، به هر شكل و صورتي كه تو مرا مي كشي روز قيامت به همان صورت خداوند از تو قصاص مي گيرد.

حجاج: به خدا سوگند تو را بصورتي مي كشم كه تا بحال هيچكسي را نكشته ام و بعد از تو هم هيچكس را نخواهم كشت.

سعید: پس تو دنياي مرا خراب مي كني و من آخرت تو را.

حجاج: پسر شمشير و نطع را بياور (نطع يك نوع سفره پوستيني بود كه جلاد هنگام كشتن مردم آن را پهن مي كرد تا زمين خون آلود نشود)
(جلاد شمشير و نطع را حاضر مي كند)

حجاج: او را ببريد (جلاد سعید را بسوي كشتارگاه مي برد و سعید هنگام خروج مي خندد بعضي از تماشاچيان حجاج را از موضوع اطلاع مي دهند).

حجاج: او را بياوريد (سعید آورده مي شود و حجاج از او مي پرسد:) آيا تو نكفتي كه هرگز نمي خندي پس چرا الان خندي؟

سعید: از اين خنده ام گرفت كه تو چقدر براي مخالفت با دستورات خداوند جرأت داري و خداوند چقدر نسبت به تو حليم و بردبار است.

حجاج: (در حال خشم) اين مردك را بكشيد، او را بكشيد.

سعید: آماده شهادت مي شود و رو به قبله مي كند و اين آيه را مي خواند: ﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [الأنعام: ۷۹]. «من با ايمان خالصانه بسوي خدائي روي آوردم كه آفريننده آسمانها و زمين است و من هرگز از مشركان نيستم».

رویش را بسوی قبله نصاری (بیت المقدس) بگردانید بسوی آن‌هائی که در میان خودشان تفرقه و اختلاف ایجاد کردند زیرا سعید هم از جماعت و گروه نصاری است.

سعید: (در حال تبسم این آیه را می‌خواند) ﴿وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۱۱۵]. «مشرق و مغرب از آن خداوند است پس به هر طرف روی کنید بسوی خداوند روی آورده اید».

حجاج: (در حال خشم) او را سرنگون کنید صورتش را به سوی زمین برگردانید. سعید: این آیه را می‌خواند: ﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى﴾ [طه: ۵۵]. «ما شما را از این خاک آفریدیم و هم در این خاک بازتان می‌گردانیم و هم بار دیگر (روز قیامت) از این خاک بیرون‌تان می‌آوریم». حجاج: این دشمن خدا را بکشید چقدر زبانش برای قرآن خواندن روان است. سعید: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»

ای حجاج، این کلمه را از من تحویل بگیر تا روز قیامت با هم ملاقات کنیم (سپس چنین دعا می‌کند). «اللَّهُمَّ لَا تُسَلِّطْهُ عَلَى أَحَدٍ يَقْتُلُهُ بَعْدِي» «خداوندا بعد از من حجاج را بر کشتن کسی مسلط نفرما».

پرده آخر

(حجاج بر روی تخت خوابیده و در خواب عمیقی بسر می‌برد ناگهان گریه و زاری می‌کند)

حجاج: مرا از دست او نجات دهید مرا نجات دهید مرا نجات دهید مرا از دست او برهانید او تصمیم دارد مرا بکشد، مرا می‌کشد. خادم: سرورم کیست؟ اینجا که کسی نیست!

حجاج: (خاك بر سر) سعيد بن جبیر است. او دارد مرا خفه مي كند او مرا مي كشد.

خادم: قربان حدود دو هفته است كه سعيد كشته شده است.

حجاج: تو بيهوده مي گويي او نمرده است من الان او را ديدم مانند شتر مستي بر سرم حمله ور شد و قصد كشتن مرا داشت.

خادم: سرورم، اين ها همه اوهام و خواب هاي خيالي هستند سعيد مرده است تو خودت او را كشتي.

حجاج: نه، نه، من او را نكشتم من او را نكشتم بلكه آن ها (اشاره بسوي جلادان) او را كشتند.

خادم: تو يا آن ها به هر حال سعيد كشته شد و دفن گرديد.

حجاج: اي احمق تو مي خواهي براي من شخصي را مرده تصور كني كه الان بالاي سرم ايستاده و دستش بر گلويم بود؟ (واي بر من حجاج، كه هيچكس سخنانم را باور نمي كند حتي خادمم (به خادم مي گويد): در را ببند مرا ول كن و برو خادم از اتاق خارج مي شود مي ايستد و با خود مي گويد.

خادم: خداوندا تو پاك و منزّه هستي هر كس را بخواهي عزت و ذلت مي دهّي يا احكم الحاكمين امروز ذلت و رسوايي حجاج براي وجود و عظمت و عدالت تو بزرگترين دليل و برهان بشمار مي آيد.

(حجاج مجدداً بالاي تخت مي خوابد ولي بعد از لحظه اي اين صدا آويژه گوشش قرار مي گيرد).

«بَلْ اخْتَرْتُ لِنَفْسِكَ يَا حَجَّاجُ فَوَاللّٰهِ مَا تَقْتُلُنِي قَتَلَةً اِلَّا قَتَلَكَ اللّٰهُ مِثْلَهَا فِي الْآخِرَةِ»

(اي حجاج تو براي خويش قتل را انتخاب كن بخدا سوگند به هر صورتي كه تو مرا مي كشي خداوند در روز قيامت به همان صورت تو را مي كشد)

(حجاج وحشت زده مي شود و دوباره سر صدا شروع مي کند)

حجاج: آه از تو خواهش مي کنم از تو خواهش مي کنم مرا نکش، مرا نکش، مرا نکش، آه، آه...

(خادم وارد اتاق مي شود)

خادم: سرورم چه شده؟ ناراحت نباش، نترس.

حجاج: چگونه نترسم؟ شکل و صورت سعيد مرا رها نمي کند مقابل چشمانم قرار دارد آن است، آيا تو او را نمي بيني؟

خادم: (آهسته مي گويد:) چقدر عجيب است حجاجي که هزاران مسلمان را بترس و وحشت انداخته بود، امروز از شکل و صورتي خيالي مي ترسد.

حجاج: (سخنان خادم را مي شنود:) اي احمق و نادان اين شکل نيست بلکه سعيد با تمام گوشت و پوستش است او براي کشتنم اصرار مي ورزد.

خادم: (در حال مسخره) چرا اينقدر از مرگ مي ترسي؟ حالا که تو هزاران نفر را تا حال کشته اي امروز هم خودت لذت چيزي که به ديگران چشاندني بچش.

حجاج: (در حال خشم) اي نادان تو براي مردنم خوشحال هستي؟ اگر زنده ماندم تو را براي مردم درس و عبرت قرار مي دهم.

خادم: تعجب مي کنم تو بر فراش مرگ هستي و تهديد مي کنی؟ قبل از مرگ لااقل لحظه اي به درگاه خداوند تواضع و گريه زاري کن ولي ستمکاري مثل تو کجا مي تواند تواضع و گريه زاري نمايد خداوند درست فرموده است: ﴿وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ [الأنعام: ۲۸]. «اگر بار ديگر بدنيا برگردند باز هم اعمال زشتي را که از آن نهي شده اند تکرار خواهند کرد همانا آن ها دروغ گو هستند».

(حجاج از بالاي تخت بر زمين مي افتد)

حجاج: آه، من با سعيد بن جبیر کاري ندارم من با سعيد بن جبیر کاري ندارم.

(خوف و وحشت حجاج افزون تر می گردد و با صدایی بلند جان می سپارد)
 (و در حین مرگ حجاج این آواز شنیده می شود ولی کسی صاحب آواز را
 نمی بیند)

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَفِيلاً عَمَّا يَعْمَلُ
 الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ﴾ ﴿٤٢﴾ مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي
 رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ﴾ ﴿٤٣﴾ [ابراهيم: ۴۲-۴۳]. «هرگز
 مپندار که خداوند از کردار ستمکاران غافل است بلکه (دانسته) کیفر ظالمان را
 بتأخیر می افکند تا آن روزیکه چشم‌ها واله مانده و دلهایشان از شدت عذاب به
 دهشت و اضطراب افتاده است».